نعت بدو الجواد ر طغرا که بعنایات الله است از بی معاملت زنگی

نثر و معانی دل نشانی و طرف بسرمایه ایست بهر خیالات

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

رباعی

پیر شدم در عرصه این خاک سیاه ❁ در رشته زبی هند دلگیر شدم

شاید بلقیم گل جوانی آید ❁ در فصل بهار سوی کشمیر شدم رباعی

در منزل کوهسار راین تا نا سرائست ❁ گشته گل قرباد جان نشینی

گل نو خنیست با آنکه رهش بنزر رطوبی دارد ❁ بهشت رست

منازل نشین چو باغات بهشت ❁ اول جوبه کیتی بحی نغز ای هوا رسیل

غنچه دل از نیتر مردگی وارسته ❁ و بنشاط پیمای فیزدلی

غنچه بی برگی از میان آنجا رسته ❁ نسیم کوهسار شش بلنک

طبعان را نفر نرم خوئی انداخته ❁ و شمیم اشنی رشتی منقلب

مزاجان را دار و شناس اعتدال ساخته ❁ تاثیر جرو

اهل بهشت را با مردم این مقام نسنجیده بجهت

لا یستوی اصحاب النار واصحاب الجنة نرسیده

بلبل چشمه بدو با تاب از نسیم باغ میخواند و چون زبان

موج از حوض کوثر خروج میکند رباعی سنگ از هم او سبز

سیراب دهد گلهای تر گلستان بیمه آب دهد بگشوده

ز چشمه کی صد چشم هوس تا چشم خود از نسیم او آب دهد

تمام القصه اگرچه درون قلعه اش فرزنگ برنج کوک بار

بی آرایش افتاده بر دوش از برگ زینت چون حصار

الحمد

لاله داد نمایش داده در طینت خود لاله از ارم ذرت

میخوانند ولم یخلق مثلها فی البلاد در بستان خود میداند

دلربایی است که از در درون آن برنگ و بو چشمک میزند

و دلی

و خوش ادای رایت که از رنگش بر سفید و سیاه میخندد

و از نهایت زیبائی پیچ بر درمینش جبینش و از غایت

رعنائی خندق بر گردش گردیده بار زر از بستان لبی

در پیش او درراز افتاده و جوی با زر از سیما قیع

در عقبش تن بغزا در داده رباعی و از نسلها بر فصل

تموزش نیسان بهتر ز بهار گشته ایام خزان

از بس که بگشت خاک دامن کوهستش سر زد ز قدمهاش

بهار صد آب روان شبنم خنگفر بیشیار اینجا ز مرد ساری پا مهلب

بمیر تیغه زوراج ندارد که با قوت کارزی لشکر آب بام

توانند براورد بلبل دین مقام لبی گلدوغ روح للال لشیهار دم

بخبر بند قدا آهوی انبی دشت بیجر نفس با کبوتر چرا نمیکند

کیفیت هوا ابر ٭ لا اوچ بیمای تر دماغی کرداینکه
وقت دلبر زمین کی ٭ لا میوه سرخوشه رساینکه
اگر لسته معوج نداریسی دلت تحقیق بیقحض کن اینه
قان الجی رنگی نعیم از مصحف گل بر جی اینه
روشن عبارت الت چشم تر آب ٭ وزمیح لنوده
حرض او دفتر آب ٭ قوان نداده بیک قلم تیغ
به نشست ٭ استاده بحیث چون الف بر سر آب ٭
چهارم رادیف اگر لیسیر زمیدارسی گندم گون تمی افتاد آدم
صفی میک حو جل یکبندم تمیداد ٭ واگر دخر مرزبان سک
سبز رنگ تمی لعل ٭ هرگز خضر بیعمر سبز پوشینه
لغز بلگو

گره نمی گشود از جعدش کلرخان خاک کشر چشمه تازه یافته

واز سایه سرو قدان انجو نجوم شترابی نشناخته اکثر نقاشی صنع صورت

سبزه زار ماهی جنس نمی طلعت صدف نقد خلقنا الانسان فی

احسن تقویم تمیدالت رباعی بو هس بیت سبزه لیک براز عشق ونار

دارد زده آب رز ولعنی دراز از جوش نکهری ایستاده بر هر طرفی

عالم عالم صنوبر از هر نیاز سعی هوالبیی از کلهای ابر طعنی بر چکه

زبری میدارد و روی زمینش از رنگی عمارت گلستان الا مسجود در بر ارد

بلندی ایوان قس حرف تنیقی عرش را بر کنف نهاد و سعی طاق بسی

تسخیر افتاب بلا از افاق گرد ... حوض عروس الف ابیه صفا

بر زانو نهاده و تحفه بنهاده کرده از موج نیکوی حمق ... تقعیر احراس

سنگ مرمر بر خاک لاله فرش کرده تو بهی حلو کلکش از آب روان

بالفعل گفته ترا باشی هر قطره ... از لولوی تر

هر گسسته

وز حسرت تو چنگ مثل آب بر ۞ غوزان او و سهی بالا

گزاف نکنده بر سر حق جاذ شبنم بزم نزد در سبزی سبزاب هر موج

صد معدن از مرد لاله خاک هالی سید ۞ و یاقوت لاله شاداب

هر شکسته هزار کالا با قوت لاله بر زمین مینهند ۞ اسنجار نیش

چون نقش بال تدرو و رنگ بست سرو باز به اعتقاد ۞ چو بهار نیش

چون چشم طاوس یعوطه کار کلهن تن در داده ۞ اگر با نیش

لاله رکاه نعره در جوش نمی یوفد ۞ اب زعله کوهسار نسیم لداخته ریش

نمی بحقه ۞ هر که این راب ر آسمان پیوند الاندیشد ۞ معنی لما انزلنا

من السماء ماء لا نفهمید ۞ رباعی ازقعر پشک بوکشه رها در کوه

وز موج فلک بحر در بر کوه ۞ یا از سر کوه بر بند ارد هر کوه ۞

چو سر کشی کاف کرده جا بر سر کوه همچو عنقا بهمت النجار نیش

نخل طور سنجر نجابت میداد ۞ و نما ثبت چو بهار نیش چشمه

تموم

کوثر نیست نامه لطافت می رسد ⁂ هر کوهی چو زنبیل

زخضرت نیست خود خضرپوشی پسندی ⁂ و هر پیشه ابراهیم ادهمی است

جبه دار سبز برگ ⁂ همواره گلهای شاداب ابر آلود سبز

می بینند ⁂ و چقاله های لادن پای سیراب ستبرق را بر اندام نکو می کنند

از گلزار مضمون فی کل سنبلة مائة حبة پیدا ⁂ و در چشمه سار

معنی سنبله به حیا و بها تا هویدا ⁂ بی تخم زمین گلشن بر از مینای سبز ⁂

و زمان زمرد خاک گلشن خال سبز ⁂ در جوی لقب کر نمود مجمع آب ⁂

بی آب سبزه چمن گلشن دیبای سبز از سنبل تب در کوهسار سبزه

سیه الیف ⁂ پیشه سبز فلک را محمد دم می انگارند ⁂ و دامن کوهسار من جاه

از جوالی بهر سبز منت ابر از چشمه آفتاب می کنند ⁂ و اشجار سبز

سبز مزرعه تجری من تحتها الانهار سر سبز ⁂ و کبک کهسار سبز سبز قم فیها علی

جاریه زنگی ... ⁂ مرغ سبز از همواره دستگی ⁂ آب خضر و آدم آبی

از خاک سبز گلزار زند ... ⁂ غباری که منه در اگر از زمین سر خیزد ⁂

بعد مآل شکفتگی خاک قبر ورا می بیند ✱ دلا غیر از ابر گذرنده

تیغ این کوه شگرف ✱ سر چشمه سرودی نیست درخاکش حرف

در چشم همچو چرخ گل می افتد ✱ روز ز سعیده الست معجار ابر برق

اگر از پای این کوه بر شکوه تا اصل کشمیر مسافت لغز

اندک مسافتی نیست ✱ چون بسبب تنگنای کلهری کوتاه کوتاهی

طی مسافت بنجاه می رسد گویا که مسافت نیست ✱ از نهایت چون ملاز

جمله فاجعه ها عرض می باید بر سینه و دو در گذشته ✱ واز غایت طغیان

منفعتی تمام حاصل شکفتگی بکوه و هزار امیخته بغیر مصحف گل

و تبقی الغصن فی الهوی را معکوس تهمتی ✱ و قادری سیاپار سنبل

فان الجنة هی المأوی لا مخصوص کسی منزش ✱ سرد و موزونی از بلندی

طبع سبحان با تحلی در درد ✱ و حضور معانی کوثر از رسائی ادراک

تحصیل اوج می شمارد ✱ و از هر گل زبان صد بابل تدرو و طرح

نقش می پذیرد ✱ و از هر قطعه خاک هزار دم طاوس جلوه حقیق

گل

گل کاری میکرد :: رباعی :: گشتم بهشت بی در و دیوار است

تا چشم کند کار گل و گلزار است :: گو صفحه نهال نحو

که در تعریفش :: جوی یا لب و قلم از آب سخن سرشار است رباعی

طغرا بهر معانی تقریر سخن :: سر سبزی آرزو یافتند

تحریر سخن :: تا پای خرد از مباحث لغزش نرسد :: کرده است

بهلولا زمین کمر سخن :: ه ه ه تمت تمام شد کارش نظام بسته

نزاکت الاتقیا عنفی جهت جناب نزاکت الاتقیا بزرگ شگفتی به سعد

ای رهای نگار حیف گلشنی چند قطعه حسب تلک کرده بود

حب بسم بسم الله الرحمن الرحیم و تم بالخیر

رباعی طغرا ما که تیغ زبان تیز کنیم :: در وصف سمهای بستخنه

حلقه ریز کنیم :: ای به بحر بجای حقه دم صبح :: تو صیف الهه

سحر خیز کنیم :: اول :: شیر نفوه پاک طینتش شیخ محمد علی تبتش